

ای حیات عاشقان در مردگی

زندگی عاشق موقوف فنا و نیستی است، اما این فنا در اصل همان بقای معشوق (خدا) است و با مرگ اضطراری و مرقوم تفاوت دارد. این مبحث از محوری ترین موضوعاتی است که مولانا در قصه‌ی «بازرگان و طوطی» به شیوه‌ی تمثیل بدان پرداخته است.

بریدن روح عاشق و ارسته از تن و تعلقات مادی و عروج آن به عالم معنا و اتصال به حق و باقی ماندن به بقای حق، با استناد به اشعار مولوی و دیگر شاعران، موضوع بازکاوی این مقاله است.

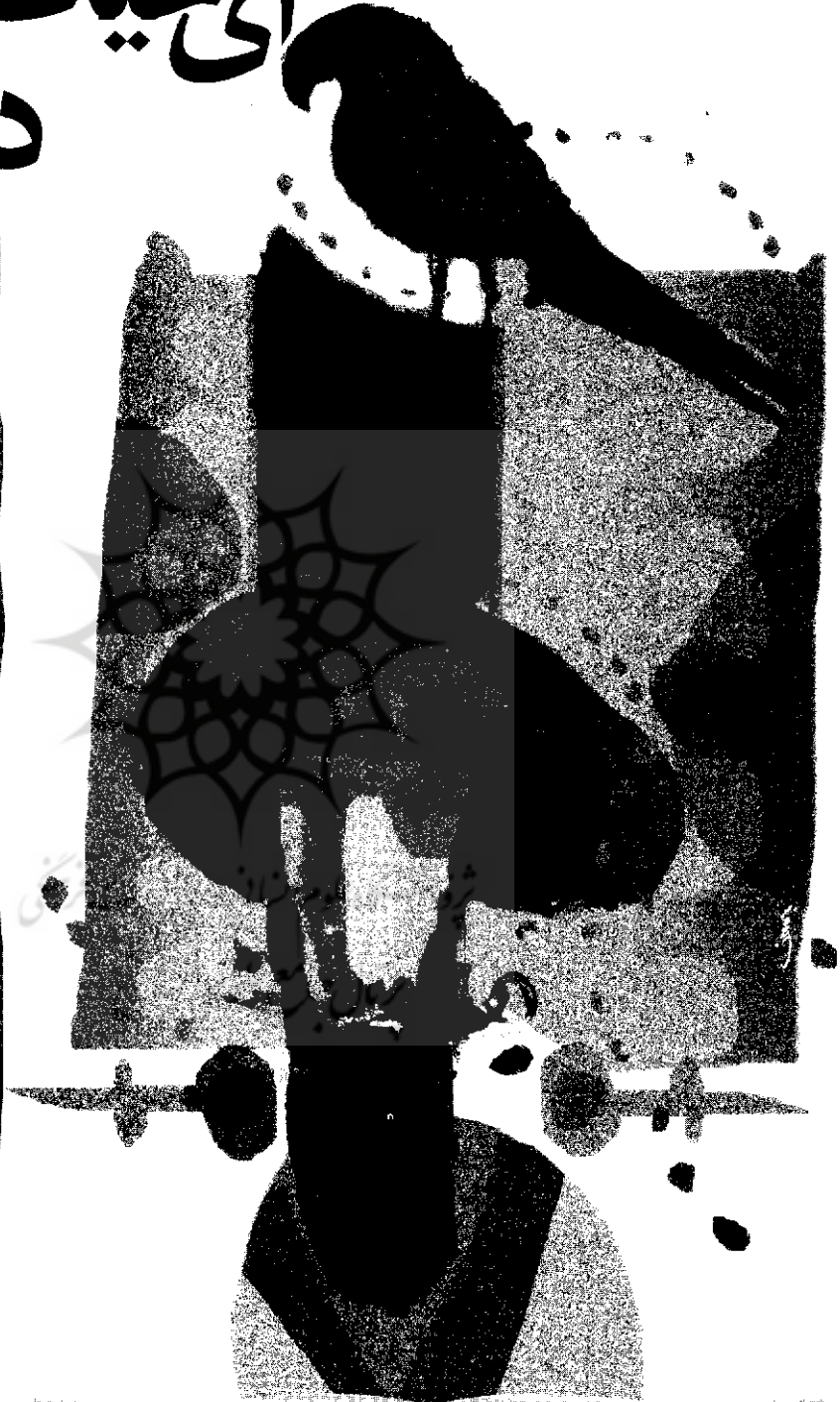
مولانا در ابیاتی از همین قصه (دفتر اول، ص ۹۳ به بعد) صراحتاً به این موضوع اشاره می‌کند که حیات باقی و جاودانه‌ی انسان‌ها در فنا و نیستی از خود و تمنیات خویش است.

ما چه باشد در لغت، اثبات و نفی
من نه اثباتم، منم بی ذات و نفی
من کسی در ناکسی دریافتم
پس کسی در ناکسی دریافتم

ای حیات عاشقان در مردگی
دل نیابی جز که در دل بردگی

این من و ما بهر آن بر ساختی
تا تو با خود نرد خدمت باختی
تا من و توها همه یک جان شوند
عاقبت مستغرق جانان شوند

یعنی ای مطرب شده با عام و خاص
مرده شو چون من که تا یابی خلاص



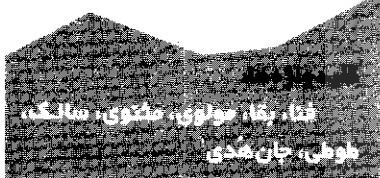
چکیده

در گزیده‌ای از این مقاله، مؤلف کوشیده است، موضوع فنای از خود و بقای به حق را، با توجه به قصه‌ی بازرگان و طوطی مولانا، بازکاوی نماید.



❖ خسرو رشیدی (متولد ۱۳۴۴، ده بید) کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه شیراز و دبیر دبیرستان‌های صفاشهر (فارس) و مدرس دانشگاه‌های پیام نور و آزاد.

تاکنون مقالات «تحلیل محتوایی مفهوم عشق در غزل‌های سعدی» و «ایهامات، اشتباهات و تناقضات در کتاب‌های زبان فارسی در دوره‌ی متوسطه» از نام‌برده در مجله‌ی کتاب ماه (ادبیات و فلسفه) و مقالات «نگاهی اجمالی و مقایسه‌گونه به دعا از دیدگاه سعدی و مولانا» و «وضعیت زبان فارسی در صدا و سیما» نیز در روزنامه‌ی خبر چاپ شده است.



نماد جان پاک و مجرد سالک است. تشبیه جان به طوطی، شهباز و یا هر پرنده‌ی دیگر ریشه در عقیده‌ی قدما دارد. استاد فروزانفر در این باره می‌نویسد: «مردم در روزگار پیشین، فرشتگان را با پر و بال تصویر می‌کردند به مناسبت آن که مرغان هم بال و پر دارند و به نیروی آن به سوی آسمان پرواز می‌کنند، جان را هم جوهر علوی و گوهری مانند فرشتگان می‌دانستند که او هم از آسمان به زیر افتاده است و باز بدانجا برمی‌گردد.

موجب غیریت و دویی می‌شود، گفته می‌شود. در صورت رسیدن بنده به این مرحله، او دیگر قادر و مختار نیست. قدرت او، که جزئی است، در قدرت کلی محو و فانی می‌شود و از صفات خود به کلی پاک و تهی می‌گردد و اوصاف الهی جایگزین اوصاف بشری می‌شود؛ تا آن‌جا که تفاوت‌ها و تمایزها برداشته می‌شود و کار ولی یا سالک، کار خدا و سخن او سخن خدا و فعلش منتسب به فعل خداوند می‌گردد.

گفته او را «من زبان و چشم تو من حواس و من رضا و خشم تو رو که بی‌بصر تویی سیر تویی، چه جای صاحب سرت تویی چون شدی «من کان لله» از وله من تو را باشم که «کان الله له»^۲

اهل عرفان، هرآن‌چه سالک را از خدا باز دارد و هرگونه مطلوبات و تعلقات را حجاب و مانع سیر معنوی می‌دانند و توصیه می‌کنند انسان باید از تمام آن‌چه او را به این جهان پیوند می‌زند، بگذرد و بسند خواهش‌های نفسانی را پاره کند تا به حق پیوندد و به همین دلیل سخن از «من و ما» در عرفان جایی ندارد.

بر در میخانه رفتن کار یک‌رنگان بود خودفروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست^۱
مولوی نیز «کس بودن» را در «ناکسی» و «حیات جاوید» را در «نیستی و مردن از خود» می‌داند.

در قصه‌ی بازرگان و طوطی، طوطی

جان کلام مولانا در همین ابیات نهفته است؛ کسی را در ناکسی دریافتن، حیات عاشقان را در مردن دیدن و مرگ از خود را موجب بقای به ذات دانستن، محوری‌ترین سخنان و اندیشه‌های او در این قصه است. در اعتقاد عرفا و صوفیان «موحد کسی است که جز خدا موجودی نبیند و نداند و همه‌ی کائنات را نابود انگارد و حتی در یگانگی خدا استدلال نخواهد که آن شرک است». ^۱ کمال عاشق آن است که از همه‌ی نیازهای مادی و این جهانی آزاد شود و از سیر هستی خود برخیزد تا به حق پیوندد.

شیخ محمود شبستری در پاسخ سؤال امیر حسینی هروی که درباره‌ی «مرد کامل و تمام» پرسیده بود، می‌گوید: کسی مرد تمام است کز تمامی کند با خواجگی، کار غلامی

از نگاه شبستری، «مرد کامل آن است که از غایت تمامی و کمالی که دارد، با وجود آن که از مرتبه‌ی تعیین و تقید که مستلزم عبودیت و متابعت بوده عبور نموده، به مرتبه‌ی فنای خودی و بقاء بالله و انصاف به صفات الله و وصول یافته و غنی مطلق و خواجه‌ی جهان گشته و هرچه هست اوست و غیر او هیچ نیست. با این چنین خواجگی و استغنا که دارد کار غلامی، که عبارت از متابعت و عبادت است، می‌کند و از جاده‌ی عبودیت اصلاً تجاوز ندارد؛ چه ادای حقوق تعیین و تقید، قیام به عبادت و انقیاد است. ^۲ «فنا» به محو هستی مجازی و عاریتی و بیرون آمدن سالک از تعیینات و آنچه که



پس او نیز باید مانند ملائکه بال و پر داشته باشد و با رعایت این تناسب روح را به صورت پرندگان تخیل کرده اند.^۵ طوطی مولانا در این قصه از مرگ یکی از طوطیان هند درس می‌گیرد، به طوری که از حسن و زیبایی و لطف آواز خود دست می‌کشد و خود را به مردن می‌زند تا حیاتی دوباره یابد. این مردن طوطی و ترک خواسته‌ها و تمنیاتش در اصل، همان احساس نیاز سالک در برابر پیر و مراد خود است.

معنی مردن ز طوطی بُد نیاز در نیاز و فقر خود را مرده ساز تا دم عیسی تو را زنده کند هم چو خویشت خوب و فرخنده کند از بهاران کی شود سرسبز سنگ خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ؟ از سلطان بایزید بسطامی - قدس سره - پرسیدند که: «ماترید؟» یعنی تو چه می‌خواهی؟ فرمود: «ارید ان لا ارید» یعنی می‌خواهم که ما را هیچ خواست نباشد.^۶ نهایت عشق آن است که عاشق از همه ی نیازهای این جهانی آزاد شود و اراده‌اش در اراده‌ی حق محو شود تا آن‌جا که مرادش، مراد حق باشد. لازمه‌ی این کار بیرون آمدن از دایره‌ی تکبر و خودبزرگ بینی و آزاد شدن از بند «من و ما» کردن هاست.

عرفا یکی از شرایط کمال انسان و وصل به حق را یکرنگی و ترک نخوت و خودبینی دانسته‌اند.

در من و ما سخت کردستی دو دست هست این جمله خرابی از دو هست^۷ علاوه بر داستان بازرگان و طوطی، مولانا در قصه‌ی به شکار رفتن گرگ و روباه در خدمت شیر، به فنای بنده و هیچ انگاشتن خود در برابر حق می‌پردازد. در این قصه،

شیر که نماد حق است ابتدا از گرگ می‌خواهد که شکارها را تقسیم کند. گرگ (نماد انسان یا سالک بی‌خبر و خودبین) در تقسیم‌بندی، سهمی هم برای خود قائل می‌شود و با این کار برای خود در برابر حق، هستی قائل می‌شود. شیر با مشاهده‌ی این عمل گرگ:

«گفت: چون دیدم منت از خود نبرد این چنین جان را بیاید زار مرد چون نبود فانی اندر پیش من فضل آمد مر تو را گردن زدن کل شیء هالک جز وجه او چون نه ای در وجه او، هستی مجو هر که اندر وجه ما باشد فنا کل شیء هالک نبود جزا زان که در آست او، از لا گذشت هر که در آست، او فانی نگشت هر که بر در، او من و ما می‌زند رد باب است او و بر لا می‌تند^۸ و جای دیگر گوید: آن یکی آمد در یاری بزد گفت یارش کیستی ای معتمد گفت من، گفتش برو هنگام نیست بر چنین خوانی مقام خام نیست چون تویی تو هنوز از تو نرفت سوختن باید تو را در نار تفت^۹»

اساس کلام مولانا در این ابیات آن است که جز حق همه فانی‌اند و شرط بقا، فناست. تا موقعی که سالک هم چون گرگ در خودی خود بماند و از خواهش و دل‌بستگی‌ها و اوصاف خود فانی نشود، نباید ادعای هستی کند. شرط «کس بودن» در پیشگاه حق، اختیار کردن «ناکسی» است. هم چون روباه (سالک تیزهوش و عاقبت‌اندیش) در همین قصه که خود را هیچ انگاشت و سهمی برای خود قائل نشد تا

این‌که به بقاء الله رسید و با شیر یکی شد. گفت: «چون در عشق ما گشتی گرو هر سه را برگیر و بستان و برو روبها! چون جملگی ما را شدی چونت آزاریم؟ چون تو ما شدی ما تو را و جمله اشکاران تو را پای بر گردون هفتم نه، برآ^{۱۰}»

تا آن‌جا که چندان غلبات شوق و قَلَق عشق، روح را پدید می‌آید که از خودی خود ملول می‌گردد و به مرگ خرسند می‌شود و در هلاک خود می‌کوشد و حسین منصور و ار فریاد سر می‌دهد:

اقتلونی یا ثقانی
ان فی قتلنی حیاتی
و حیاتی فی مماتی
و مماتی فی حیاتی^{۱۱}

این جاست که عاشق از دشمنان باکی ندارد و از هجر دوست می‌میرد و زندگی را در وصال و کشته شدن به دست او می‌داند.

عاشقان را هر زمانی مردنی است مردن عشاق خود یک نوع نیست او دو صد جان دارد از «جان هدی» وان دو صد را می‌کند هر دم ندا آزمودم، مرگ من در زندگی است

چون رهم زین زندگی، پابندگی است^{۱۲} «جان هدی» روح مطلق و هستی پروردگار است که هر دم عاشق را می‌کشد و باز جان می‌دهد که رهایی از این زندگی به بقاء لَه می‌انجامد.

آن‌که در راه حق از تمامی اغراض و آرزوهای می‌گذرد و به مشیت الهی از مکر نفس آسوده می‌شود و به مرحله‌ی خلوص کمال می‌رسد، دیگر عوامل دنیایی او را به خود مشغول نمی‌کند. چنین سالکی هم چون آینه و نان و انگور است که دیگر هیچ‌یک به مرحله‌ی نخست خود، یعنی آهن و گندم و

غوره بودن بر نمی گردد. چنین شخصی پادشاه خود است؛ سلیمان وار بر همه چیز فرمان می راند، سر بر اوج آسمان ها می ساید و سر سروان جهان است.

یادآور می شود که ترک تمنیات و دست کشیدن از خواسته ها و آرزوها و بریدن از ماسوی الله، به این معنی نیست که عاشق حق باید از زندگی و تلاش و کسب دست بردارد و گوشه ی عزلت اختیار کند و صبر فایه عبادت و نیایش بردارد. این امر در عرفان اسلامی ناپسند است و از آن نهی شده است. آن چه نزد صوفیه به ویژه مولانا مذموم است، همان چیزی است که حجاب بنده و حق می شود، چه کم چه زیاد. و لذا می گوید:

چیست دنیا؟ از خدا غافل بَدَن
نی قماش و نقده و میزان و زن

مال را کز بهر دین باشی حمول
«نعمَ مالَ صالح» خواندش رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است
آب اندر زیر کشتی، پستی است^{۱۲}

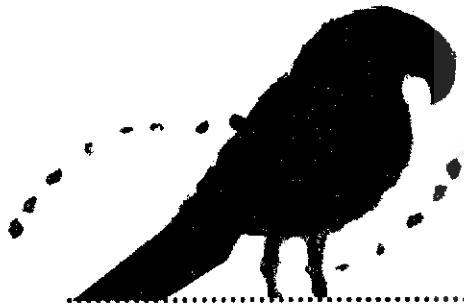
شمس الدین محمد لاهیجی در شرح این بیت از گلشن راز

«رسد چون نقطه ی آخر به اول
در آن جا نه ملک گنجد، نه مرسل»

می نویسد: «چون فنای وجود مجازی سالک در وجود حقیقی حق حاصل شود، نقطه ی آخر که تعیین انسان کامل است، به نقطه ی اول که احدیت و مقام اطلاق است، متصل گردد و امتیاز رب و مربوب مرتفع شود و غبار غیریت به توج دریا ی وحدت فرو نشیند و غیر حق مطلقاً نماند.»^{۱۵}

در این مرحله، دیگر عارف وجود

حقیقی ندارد که اراده و خواستی داشته باشد، لذا خواهش او در خواهش حق فنا می شود و بدین سبب خواسته ی معشوق را خواسته ی خود می داند و قهر و لطف، دشنام و دعا و غم و شادی، یکی می شود و زهر از قیل او حکم نوشدارو پیدا می کند و به سلطنت و ولایتی می رسد که تصور نظیر آن برای بسیاری غیر ممکن است.



پانویس ها:

۱. شرح مثنوی استعلامی، ۳. مثنوی، دفتر اول، ص ۹۸
۲. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۲۴۴
۳. دیوان حافظ، ص ۱۳۱
۴. شرح مثنوی شریف، ص ۶۲۷
۵. شرح مثنوی استعلامی، دفتر اول، ص ۳۸۰
۶. مثنوی، دفتر اول، ص ۹۷
۷. مفاتیح الاعجاز، ص ۲۲۴
۸. مثنوی، دفتر اول، ص ۱۵۳
۹. مثنوی، دفتر اول، ص ۱۵۵
۱۰. همان جا، ص ۱۵۶
۱۱. همان جا، ص ۱۴۹
۱۲. همان جا - ص ۲۲۳ و مثنوی دفتر سوم ص ۵۷۱
۱۳. مثنوی - دفتر سوم، ص ۵۱۱
۱۴. مثنوی، دفتر اول، ص ۵۱
۱۵. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۲۳۰

منابع و مأخذ:

۱. جلالی هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، تصحیح د. ژوکوفسکی، با مقدمه ی قاسم انصاری، انتشارات طهوری، چاپ چهارم، ۱۳۷۵
۲. حافظ، شمس الدین محمد، غنی - قزوینی، دیوان، به اهتمام ع - جریزه دار - انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۸
۳. رازی، نجم الدین ابوبکر، مرصاد العباد، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۶
۴. ژوزف، ادوارد، طوطیان (بحثی درباره ی داستان طوطی و بازرگان)، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۸
۵. سنایی، مجدودبن آدم، برگزیده ی اشعار، به اهتمام دکتر برات زنجانی، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۴
۶. سنایی، مجدودبن آدم، به اهتمام مدرس رضوی، دیوان، انتشارات سنایی، چاپ پنجم، ۱۳۸۰
۷. عطارد نیشابوری، فریدالدین محمد، تذکرة الاولیاء، تصحیح دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوآر، چاپ پنجم، ۱۳۶۶
۸. عطارد نیشابوری، فریدالدین محمد، منطق الطیر، به اهتمام سید صادق گوهرین، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۶۸
۹. فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث مثنوی، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۶
۱۰. فروزانفر، بدیع الزمان، شرح مثنوی شریف، انتشارات زوآر، چاپ چهارم، ۱۳۶۷
۱۱. لاهیجی، شمس الدین محمد، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، تصحیح و مقدمه، محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، انتشارات زوآر، چاپ دوم، ۱۳۷۴
۱۲. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد البین نیکلسون، انتشارات طلوع، چاپ پنجم، ۱۳۶۶
۱۳. مولوی بلخی، جلال الدین محمد، مثنوی مولانا، تصحیح و توضیح و تعلیق دکتر محمد استعلامی، انتشارات زوآر، چاپ پنجم، ۱۳۷۵